

گزارش یک قتل از پیش اعلام شده

گابریل گارسیا مارکز

کیومرث پارسای

این کتاب برگردانی از:

***Crónica de una
muerte anunciada***

sexta edición en esta formato: febrero, 2007
printed in spain-Impreso en España

سرشناسه	گارسيا مارکز، گابریل، ۱۹۲۸-م.
عنوان و نام پدیدآور	Garcia Marquez, Gabriel
مشخصات نشر	گزارش یک قتل از پیش اعلام شده / گابریل گارسيا مارکز؛ برگردان کیومرث پارسای. تهران، آریابان.
مشخصات ظاهری	۱۶۰ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	۹۶۴-۷۱۹۶-۳۶-۹
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
عنوان اصلی	Cronica de una muerte anunciada:
موضوع	داستان‌های کلمبیایی -- قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده	پارسای، کیومرث، ۱۳۲۵ -، مترجم.
رده‌بندی کنگره	PQ۸۱۸۰ / ۷۸ / الف ۴ ۱۳۹۲
رده‌بندی دیویی	۸۶۳/۶۴
شماره کتابشناسی ملی	۱۱۱۷۹۵۵

گزارش یک قتل از پیش اعلام شده

گابریل گارسيا مارکز

کیومرث پارسای

امور هنری: آریابان گرافیک

شابک: ۹۶۴-۷۱۹۶-۳۶-۹

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

بهار ۱۴۰۴

چاپ: سیزدهم

تهران - خیابان انقلاب - خیابان اردیبهشت - بن‌بست مبین - شماره ۸

تلفن: ۶۶۴۹۶۲۸۴ - ۶۶۴۱۳۰۳۱

نمبر: ۶۶۴۹۶۲۸۵

www.aryaban.org



قیمت کتاب

مقدمه مترجم

... و آنگاه که دست تقدیر، از آستین بیرون می آید تا تصمیمی را عملی سازد، هیچ نیرویی قادر به جلوگیری از رقم زدن آن نخواهد بود.

به ماجرای به جای پیشگفتار اشاره می کنم که بی تردید بارها تعریف شده است و همگان شنیده اند، ولی در داستان این کتاب، مصداق دارد، به علاوه اینکه دیگر نیازی به تمجید آثار گابریل گارسیا مارکز نیست، زیرا هر کتابی که از او منتشر می شود، توانایی او را در ابراز انگاره های تازه و بدیع، به خوبی نشان می دهد. ماجرا این است:

«شخصی که هنوز به سالخوردگی نرسیده بود، در صحرا به راهی می رفت. عزرائیل را داس بر دست، در برابر خود دید که با شگفتی به او می نگرد. فهمید که روز مرگ فرا رسیده است. آشفته و هراسان، نزد حضرت سلیمان رفت و کمک خواست. البته هرگز نگفت که عزرائیل را دیده است. حضرت سلیمان از او پرسید:

- از من چه می‌خواهی ای مرد؟

مرد گفت:

- بزرگترین لطفی که می‌توانید به من بکنید، فرستان من ظرف چند ثانیه به کشوری در آن سوی دنیا است.

حضرت سلیمان بدون فوت وقت، یا پرسش از دلیل این امر، مرد را به منطقه‌ای دوردست فرستاد. ساعتی نگذشته بود که عزرائیل، داس بر دست، در برابر مرد ظاهر شد. این بار لبخند می‌زد. مرد، لرزان و ناامید گفت:

- چرا در آن سوی دنیا مرا با شگفتی نگریستی، و در این سوی دنیا به من لبخند می‌زنی؟

عزرائیل پاسخ داد:

خداوند به من فرمان داد جان تو را در اینجا بگیریم. چون تو را در آن سوی دیدیم، شگفتزده شدم که چگونه چنین فرمانی صادر شده. اینک که تو را در این سوی دنیا می‌بینم، به قدرت اراده خداوند پی می‌برم که چگونه می‌تواند سرنوشتی را که برای بندگان در نظر گرفته، به مورد اجرا بگذارد.... و مرد، چاره‌ای جز تسلیم نداشت....»